

تحلیل پدیده‌های اجتماعی بر مبنای ایده

حسین سلیمی*

لیلا آهار**

(نویسنده مسئول)

چکیده

تحلیل پدیده‌های جهان اجتماعی آن‌هم بر مبنای ایده، هدفی است که این مقاله دنبال می‌کند. تلاش مقاله بر این است تا نشان دهد ایده‌ها به عنوان یک عامل تبیینی می‌توانند در مطالعه مسائل اجتماعی و سیاسی به کار گرفته شوند. ما برای توضیح نقش تحلیلی ایده، نگاهی برساختی تفسیری با محوریت پرسش «چگونه ممکن است؟» به آن انداخته‌ایم. بر این اساس، انسان متفکر در کانون توجه قرار می‌گیرد. طبق رویکرد برساختی تفسیری ویژگی‌هایی در انسان متفکر است که به او امکان برساخت ایده معنامند و سپس اثرگذاری آن را می‌دهد. این ویژگی‌ها عبارتند از: ۱. ساختار ذهنی انسان ۲. ادراک ایده‌پردازانه در انسان ۳. نقش بازمودی مفاهیم و زبان در انسان ۴. علیت در انسان ۵. عقلانیت در کنش انسان. این مقاله با توضیح ویژگی‌های مذکور در انسان نشان می‌دهد که ایده چگونه می‌تواند بر پدیده‌های جهان اجتماعی تأثیر بگذارد. همچنین با فهم چگونگی تأثیرگذاری ایده نشان می‌دهیم که ایده این قابلیت را دارد که به عنوان عاملی تبیینی برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی، از جمله حوزه سیاست، به کار گرفته شود.

واژگان کلیدی: ایده، رویکرد برساختی تفسیری، انسان متفکر، باور، معنا.

* استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران.

LeilaAhar@yahoo.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۰؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۰۸/۱۵]

مقدمه

این موضوع که از ایده می‌توان برای تحلیل پدیده‌های جهان اجتماعی از جمله مسائل حوزه سیاست استفاده کرد، ادعای اصلی این مقاله است. این ادعا برخاسته از این باور است که ایده از قابلیت تأثیرگذاری بر پدیده‌های جهان اجتماعی و واقعیت‌های آن برخوردار است. البته از آنجایی که ایده یک امر ذهنی و غیرقابل مشاهده است، چگونگی قدرت تبیین‌کنندگی آن هنوز جای بحث و بررسی دارد. به نوشته مهتا: «در حال حاضر مهم‌ترین مسئله محققان در خصوص ایده‌ها کمتر معطوف به این است که "آیا ایده‌ها اهمیت دارند؟" اینک "چگونگی اهمیت ایده‌ها" در کانون توجه قرار دارد. بر این اساس در سال‌های اخیر محققان این حوزه حرکتی را از "آیا" به سمت "چگونه" آغاز کرده‌اند» (Mehta, 2011, p. 25). گلدستین و کیوهین نیز در این رابطه می‌نویسند: «مسئله کلیدی، اغلب این نیست که آیا ایده‌ها اهمیت دارند بلکه این است که آنها چگونه اهمیت دارند. و اینکه چگونه تأثیرات آنها می‌تواند به صورت سیستماتیک به وسیله دانشمندان علوم اجتماعی مورد مطالعه قرار گیرد» (Keohane, 1993, p. 6).

در پاسخ به این پرسش که ایده‌ها چگونه می‌توانند برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی مفید باشند، تلاش‌ها و تدابیر معرفتی و روشی چندی صورت گرفته است. برای مثال: در کتاب **ایده‌ها و سیاست در پژوهش علوم اجتماعی** چنین بیان شده: «هنگامی که برمبنای یافته‌های معرفت‌شناسانه بتوانیم ایده (به عنوان باور علی) و اثر نفوذ آن بر یک پیامد سیاسی خاص را شناسایی کنیم، می‌توانیم به این تشخیص برسیم که ایده‌ها واقعی هستند و تأثیر قدرتمندی بر رفتار سیاسی و نتایج دارند. یافته‌های معرفت‌شناسانه می‌توانند حاصل مطالعه ایده‌ها در چارچوب رویکردهایی چون نهادگرایی گفتمانی، نهادگرایی سازه‌انگارانه، یا روش تطبیقی باشند» (Cox, 2011, p. 13). در کتاب **ایده‌ها و سیاست خارجی**، ایده‌ها را به صورت "باورهایی که افراد به آن اعتقاد دارند" تعریف می‌کند. این کتاب سه نوع ایده را تحت عناوین «جهان‌بینی‌ها»، «باورهای مبتنی بر اصول اخلاقی» و «باورهای علی» نام می‌برد که از طریق سه مسیر علی به این شرح است: ۱. فراهم کردن نقشه‌راه‌هایی مبتنی بر اصول اخلاقی یا علی ۲.

تأثیرگذاری بر تعاملات استراتژیک در جایی که توازن خاص وجود ندارد ۳. جای گرفتن در نهادها، می‌توانند بر سیاست تأثیر بگذارند (Keohane, 1993, pp. 3-11). همچنین های و گوفاس در کتاب **نقش ایده‌ها در تحلیل سیاسی**، تبیین‌های ایده‌ای مشهور را در قالب: ۱. نظریه انتخاب عقلانی ۲. سازه‌انگاری غلیظ (رادیکال) ۳. سازه‌انگاری ملایم (ونتی) ۴. واقع‌گرایی انتقادی تقسیم‌بندی می‌کنند. به نظر آنها رهیافت‌های مذکور با محدودیت‌هایی مواجه هستند، زیرا آنها: ۱. مبانی هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه درباره ایده‌ها را نادیده می‌گیرند. ۲. نقش علی ایده‌ها را به وضعیت‌های عدم قطعیت محدود می‌کنند. ۳. متأثر از درکی محدود از علیت هستند و ۴. درک آنها از منافع محدود به امور مادی است (Hay, 2010, pp. 13-52).

پیرو محدودیت‌های مزبور، ما نیز نقدی را متوجه برخی رویکردهای ایده‌محور می‌نماییم که برای انجام تحلیلی برپایه ایده‌ها آنها را به صورت «باور علی» تعریف می‌کنند. ذهنی و غیر قابل مشاهده بودن ایده‌ها باعث می‌شود که انجام یک مطالعه عینی، تجربی و روشمند درباره آنها امری سهل و ساده نباشد. طرفداران رویکردهای خریدگرایانه و اثبات‌گرایانه در تحلیل‌های اجتماعی و سیاسی، اغلب ایده را به صورت باور علی تعریف می‌کنند تا از پیچیدگی مطالعه آن بکاهند. انسان در ذهن خود اندوخته شناختی بزرگی دارد که حاصل تجربه زیسته اوست. بخشی از این اندوخته به صورت باورهای فرد درمی‌آید، بخشی هویت او را تعریف می‌کند و بخشی نیز ارزش‌ها، اصول و بایدهای زندگی او را مشخص می‌کنند. در میان این ذخایر شناختی، به‌طور معمول باورها در شکل‌گیری رفتار افراد نسبت به موضوعات مختلف سهم زیادی دارند. باورها در روند شکل‌گیری ادراک انسان نسبت به مسائل مختلف به عنوان یک متغیر مداخله‌گر وارد عمل می‌شوند و بر روند ادراک تأثیر می‌گذارند. این موضوع باعث می‌شود که در مطالعه رفتار انسان دسترسی به باورها نسبت به دیگر حالت‌های ذهنی به مراتب راحت‌تر باشد. از طرف دیگر به‌طور معمول میان باورهای یک فرد و رفتار او یک رابطه علی مستقیم برقرار می‌شود. این رابطه علی برمبنای همان فهم متعارف از علیت هیومی قرار دارد. ما در این مقاله ایده را چیزی متفاوت از باور و اندوخته شناختی یک فرد می‌دانیم. وقتی ایده را به صورت باور تعریف می‌کنیم با این وضعیت مواجه می‌شویم که ایده‌ها از

پیش وجود دارند. درست مانند تعریف خردگرایان از منافع که آنها را امری برون‌زا و از پیش داده شده در نظر می‌گیرند. در این وضعیت انسان به عنوان یک کنش‌گر فعال و برسازنده معنا نقشی در ایجاد ایده نخواهد داشت. ما در این مقاله برای اینکه بتوانیم از ایده‌ها برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی استفاده کنیم به دنبال تعریف دیگری از ایده هستیم. تعریفی که ایده را علاوه بر اینکه امری ذهنی است، امری برساخته انسانی در نظر بگیرد. در قالب این تعریف ایده امری درون‌زا خواهد بود؛ به این معنا که انسان ایده را بر حسب ضرورت و متناسب با تحولات و تغییرات محیطی که در آن قرار دارد و در حال تعامل با آن است، برمی‌سازد. بنا بر تعریف ما: «ایده یک امر ذهنی برساخته انسانی است که انسان برای حل مسائلی که در جریان زندگی اجتماعی خود با آن مواجه شده است آن را برمی‌سازد. ایده خود محصول فرایندهای ذهنی التفاتی در انسان است. ایده برای تأثیرگذاری بر پدیده‌های جهان اجتماعی معنایی را در خود حمل می‌کند که همان قصد و نیت برای انجام کنش انسانی است. بر این اساس ایده می‌تواند زمینه‌ساز کنش انسان در جهان بیرون از ذهن باشد».

برساخت ایده در ذهن انسان از فرایند ذهنی شناخت آغاز می‌شود؛ به این ترتیب که انسان در مواجهه با مسئله‌ای که در محیط پیرامونی خود با آن روبه‌رو شده است ابتدا تصور یا تصویری از آن در ذهن خود می‌سازد سپس با بازنمایی ذهنی یا مفهومی آن تصویر تلاش می‌کند تا به فهم و تفسیری درست از آن دست پیدا کند. در روند انجام این ادراک، اندوخته‌های شناختی پیشین فرد از جمله باورهای او به عنوان عاملی مداخله‌گر وارد عمل می‌شوند و در شکل‌گرفتن ادراک از مسئله مورد نظر سهم ایفا می‌کنند. اینکه سهم باورها چه میزان خواهد بود، با توجه به ویژگی‌های شخصیتی انسان و ابعاد مسئله مورد نظر متفاوت است. اما باید توجه داشت که مهم‌ترین تفاوت باور با ایده در این است که برخلاف باورها که عمدتاً در ذهن تثبیت شده هستند و کمتر در معرض تغییر قرار می‌گیرند (مگر در چارچوب روندهای پیچیده‌ای از یادگیری)، ایده‌ها از ویژگی پویایی و انعطاف‌پذیری برخوردار هستند. در اصل ایده‌ها برای این برساخته می‌شوند که انسان در محیط زندگی خود و فضایی که در آن کنش می‌کند به مسئله‌ای برخورد کرده است که نیاز به چاره‌اندیشی دارد؛ بخش عمده‌ای از این چاره‌اندیشی (به

خصوص در زمانی که حل مسئله مورد نظر از نظر زمانی به طول بیانجامد) نیازمند در نظر گرفتن راه‌حلی فراتر از باورها و دانشی است که انسان از تجربیات گذشته خود به دست آورده. ایده‌ها در کنش و واکنش با محیط پیرامون انسان‌ها، بسیار پویاتر از باورها عمل می‌کنند. باورها می‌توانند در روند شکل‌گیری ایده‌ها مداخله کنند و در این زمینه سهم آنها از مقداری ناچیز تا مقداری زیاد می‌تواند متغیر باشد؛ اما در هر صورت باور به معنی ایده نیست. نفس شکل‌گیری یک ایده مطلوب در نظر گرفتن فضای کنش در تمام ابعاد آن است. یعنی انسانی که ایده‌ای را برمی‌سازد باید زمان، مکان، ویژگی‌های محیطی (به فراخور مسئله مورد نظر اعم از محیط داخلی و محیط خارجی) یا بستر کنش را تا زمان حل و فصل شدن مسئله در نظر داشته باشد. برخلاف اندوخته‌های شناختی انسان (از جمله باورها) که تمایل به ثبات وضعیت و عدم تغییر دارند، ایده با خصلت پویایی خود امکان انواع تصورات، تخیلات، پیش‌نگرش‌ها و آینده‌نگری‌ها را به انسان می‌دهد. ایده علاوه بر اینکه نسبت به باور پویاتر است، در حل مسائلی که انسان با آن رو در رو می‌شود، عمل‌گرایانه‌تر، کاربردی‌تر، و پیش‌برنده‌تر نیز هست. درباره ایده باید این نکته را نیز اضافه کرد که ایده‌ها نیز برای ایفای تأثیرگذاری از علیت برخوردارند؛ علیتی از نوع علیت درونی و علیت التفاتی که در جای خود درباره آنها توضیح خواهیم داد. همچنین فهم پدیده‌های اجتماعی برمبنای ایده، متضمن نوع خاصی از رابطه کارگزار و ساختار است که به آن نیز در ادامه خواهیم پرداخت.

تلاش ما در این مقاله بر این است که نشان دهیم می‌توان از ایده برای تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی (مانند مذاکرات هسته‌ای ایران با قدرت‌های بزرگ) استفاده کرد. برای این منظور ابتدا باید نشان داد که ایده چگونه می‌تواند بر این پدیده‌ها تأثیر بگذارد. برساخته انسانی بودن ایده به این معنی است که انسان نسبت به ایده در زیرنا قرار دارد. اگر ایده قادر به تأثیرگذاری بر پدیده‌های اجتماعی است، به خاطر ویژگی‌هایی است که در انسان وجود دارد. پس شناخت انسان ما را به سمت شناخت ایده هدایت خواهد کرد. بنابراین، کار ما در ادامه مقاله این است که برای شناخت بهتر انسان و ویژگی‌هایی که به او قابلیت برساخت ایده معنامند را می‌دهند، را در چارچوب رویکردی برساختی تفسیری مطالعه نماییم.

رویکرد تبیینی برساختی تفسیری

رویکرد برساختی تفسیری مورد نظر ما در اصل دستگاه یا سامانی معرفتی برای مطالعه چگونگی قابلیت اثرگذاری ایده است. (برساخت) این عبارت به قدرت سازندگی معنا توسط انسان بازمی‌گردد و (تفسیر) نیز به نوع تبیین مورد نظر ما اشاره دارد، تبیینی از گونه پرسش‌های «چگونه ممکن است». این رویکرد برگرفته شده از رویکردی کلی با نام تفسیرگرایی در مطالعات علوم اجتماعی است. ویژگی بارز تفسیرگرایی، توجه به انسان به عنوان موضوع اصلی مطالعه است. به طور کلی، یکی از موضوعاتی که در مباحثات میان طرفداران علوم طبیعی و علوم اجتماعی همواره مورد توجه قرار می‌گیرد، جایگاه انسان است. در علوم طبیعی از طرفی باور بر این است که انسان در مقام پژوهشگر صرفاً مشاهده‌گری منفعل بیش نیست. و از طرف دیگر، اگر هم انسان در مقام موضوع پژوهش باشد، آن وقت هم تنها می‌توان به رفتار قابل مشاهده او پرداخت نه آنچه نادیدنی است. بر این مبنا نیت، مقاصد و انگیزه‌های انسان جزو امور غیر قابل مشاهده‌ای هستند که نمی‌توانند به طور عینی و تجربی مورد مطالعه قرار گیرند. با توجه به این رویکرد، علوم طبیعی رغبت چندانی برای مطالعه انسان در مقام کنشگری فعال ندارد. اما برخلاف آن، آغوش علوم اجتماعی برای مطالعه درباره انسان کاملاً باز است. در اصل طرفداران علوم اجتماعی توجه به انسان را مزیت مطالعات خود بر علوم طبیعی می‌دانند. در علوم اجتماعی به ویژه گرایش تفسیرگرایی، باور بر این است که **انسان** موضوع مطالعه اصلی است. آن هم انسان در جایگاه کنش‌گری فعال که برسازنده معناست. قابلیت ساخت معنا ویژگی منحصر به فردی است که به انسان امکان زیستن در فضایی اجتماعی را می‌دهد. به تعبیری، انسان برای زیست اجتماعی خود ناگزیر از تولید معنا است. انسان برای تعامل با دیگر هم‌نوعان خود و فراتر از آن، تعامل با محیطی که با آن سروکار دارد اقدام به ایجاد معنا می‌نماید (See: Winch, 1990; Weber, 2011; Garfinkle, 1967). به طور خلاصه، در رویکرد تفسیرگرایی، انسان‌ها به لحاظ ماهیت، موجوداتی اجتماعی هستند که معنا را می‌آفرینند و پیوسته به جهان خود معنا می‌بخشند. به عبارتی، جهان و واقعیت‌های اجتماعی بدون الصاق معنا از سوی عاملان

اجتماعی فاقد معناداری است. همچنین انسان‌ها به لحاظ عاملیت دارای اراده قدرتمند و تعیین کننده هستند، آنها معنا را آفریده و آزادی انتخاب دارند (محمدپور، ۱۳۹۰: ۳۹۷-۳۹۶؛ نگاه کنید به برگر و لوکمان: ۱۳۹۴؛ و بلیکی: ۱۳۹۳). به این ترتیب، ما در رویکرد برساختی تفسیری خود با انسانی مواجه هستیم که کنش‌گری فعال و برسازنده معنا است. رویکرد برساختی تفسیری ما از جنس تبیین است. وقتی صحبت از تبیین می‌شود به طور معمول آن را پاسخی به یک پرسش تعریف می‌کنند. پرسش مورد نظر با این نیت طرح می‌شود که محقق را به فهم چرایی رخداد یا پدیده مورد مطالعه برساند. البته پروست متذکر می‌شود که: «فهم چرایی یک پدیده همیشه به معنای فهم علت آن نیست. ... تبیین‌ها به مثابه پاسخی به پرسش‌ها ارائه می‌شوند، اما چنین نیست که دغدغه همه پرسش‌ها یافتن منشأ علی باشد. آنچه در همه تبیین‌ها مشترک است این است که در هر یک از این موارد، تبیین به مثابه پاسخی به یک پرسش ارائه می‌شود» (پروست، ۱۹۹۰: ۱۰۲؛ به نقل از: نصیری، ۱۳۹۵: ۴). به نظر *دانیل لیتل* به طور کلی سؤال‌ها در تبیین دو گونه هستند: ۱. چرا - باید^۱ ۲. چگونه - ممکن است^۲. در پاسخ به سؤالات چرادرار، محقق درصدد روشن کردن یک رابطه است؛ رابطه‌ای میان حادثه تبیین‌شونده (مبین^۳) و شرایط تبیین کننده (مبیین^۴). در اینجا محقق باید مبین‌هایی را که منجر به وقوع مبین می‌شوند شناسایی کند. پاسخ به سؤالات چرادرار، اغلب صورت تبیین علی به خود می‌گیرند. اما شرایط برای سؤالات «چگونه - ممکن است» به گونه دیگری است. به نظر لیتل، این نوع پرسش‌ها متوجه رفتار سیستم‌های پیچیده‌اند. در اینجا ابتدا توانی در یک سیستم مشاهده می‌گردد، پس از آن تلاش می‌شود تا توضیحی از سازوکار درونی سیستم مزبور برای ایجاد آن توانایی ارائه گردد (لیتل، ۱۳۸۱: ۶-۷).

اگر بخواهیم رویکرد برساختی تفسیری خود را با سؤالات «چگونه - ممکن است» انطباق دهیم باید گفت: مسئله‌ای به نام «تأثیرگذاری ایده بر پدیده‌های جهان اجتماعی» توجه ما را به خود جلب کرده است و لذا درصدد رسیدن به فهمی درباره چگونگی آن هستیم. برای این منظور جهت مطالعات خود را متوجه انسانی می‌سازیم که برسازنده معنا است. ما توانی را مبتنی بر برساختن ایده‌هایی که می‌توانند بر پدیده‌های اجتماعی تأثیر بگذارند در انسان مشاهده کرده‌ایم. از این رو، با سؤال «چگونه ممکن است» قصد

داریم تا توضیحی برای چگونگی این برساختن ارائه دهیم. نقطه تمرکز این توضیح بر روی ویژگی‌هایی در انسان است که به خاطر آنها امکان برساختن ایده‌ها و سپس اثرگذاری آنها میسر می‌شود. به عنوان مثال: در مذاکرات متعدد مربوط به مسئله هسته‌ای ایران از سال ۱۳۸۲ تا تصویب برجام در سال ۱۳۹۴ نمی‌توان از نقش تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران در مقام کنشگران انسانی اصلی دخیل در این موضوع و ایده‌های آنها غفلت کرد. در ادامه، ابتدا به جایگاه انسان در رویکرد برساختی تفسیری و رابطه کارگزار و ساختار برآمده از آن خواهیم پرداخت؛ پس از آن به ویژگی‌هایی در انسان می‌پردازیم که با کمک آنها ایده برساخته شده و به عنوان یک امر ذهنی التفاتی می‌تواند اثرگذار شود.

انسان متفکر و برسازنده معنا

رویکرد برساختی تفسیری، انسان را موجودی صاحب قدرت تفکر و به تبعیت از آن سازنده معنا تعریف می‌کند. این تعریف کلید اصلی پاسخ به پرسش چگونگی تأثیرگذاری ایده‌ها بر پدیده‌های جهان اجتماعی است. انواع نظریه‌های حالات ذهنی (مانند نظریه‌های دوگانگی در جوهر، این همانی ذهن و مغز، رفتارگرایی، کارکردگرایی) راجع به رابطه امور ذهنی با امور فیزیکی موضع‌گیری‌های خاصی دارند و به نقد یکدیگر می‌پردازند. برخی معتقد به دوگانگی میان ذهن و ماده هستند، برخی طرفدار این‌همانی امور ذهنی و امور فیزیکی هستند، بعضی دیگر نیز امور ذهنی را قابل مطالعه عینی نمی‌دانند و لذا بر رفتار تأکید می‌کنند. گروهی نیز هستند که صرفاً بر وجه کارکردی ذهن همچون یک ماشین تأکید دارند و معنمندی امور ذهنی را نادیده می‌گیرند. رویکرد برساختی تفسیری برای حل مشکلاتی که نظریه‌های حالات ذهنی با آن دست به گریبان هستند، از رویکرد فلسفه ذهن ارسطو پیروی می‌کند. در این رویکرد انسان یک کل یکپارچه است که **تفکر** ویژگی ذاتی آن قلمداد می‌گردد (See: Jiménez, 2017). بنا بر اقتباس ما از رویکرد ارسطو، نمی‌توان مرزی بین ذهن و بدن انسان قائل شد یا اینکه امور درونی و ذهنی انسان را نادیده گرفت. در ضمن وقتی از انسان متفکر صحبت می‌شود نمی‌توان معناگرایی انسان را انکار کرد؛ انسان موجودی است که به صورت

هوشمندانه و ایده‌پردازانه ادراک می‌کند و از قصد، نیت و انگیزه برخوردار است. اعمال او و الفاظی که به کار می‌گیرد معنامند هستند و جهت‌گیری خاصی دارند. این قدرت تفکر در انسان است که به او امکان ساخت معنا و ایده‌پردازی می‌دهد.

ساده‌ترین راه برای توصیف نظریهٔ ارسطو در زمینهٔ نفس و ارتباط آن با بدن این است که بدانیم به اعتقاد وی، نفس تبر در بریدن، نفس چشم در دیدن و نفس انسان در تفکر است. به بیان دیگر، هر چیزی از ماهیت یا ذاتی برخوردار است که در فعالیت‌های ابتدایی او آشکار است. نفس همان چیزی است که اشیاء را به آنچه هستند تبدیل می‌کند. این اعتقاد به این معناست که نباید نفس را به عنوان عضوی از بدن در کنار سایر اعضای تشکیل دهندهٔ آن به شمار آورد. اینکه نمی‌توانیم نفس را در هیچ یک از قسمت‌های مغز یا هر سیستم فیزیکی دیگری پیدا کنیم، دلیل بر این نیست که نفس بخشی از ذات آدمی نباشد؛ به عقیدهٔ ارسطو، نفس فرم و شکلی است که جسم مادی را به صورتی که اساساً باید باشد درمی‌آورد و در همان هیئت نگاه می‌دارد. باید توجه کرد که بر مبنای این عقیده نفس از جسم مادی متمایز است، اما از آن جدا نیست. بدن و نفس ما از هم جدا نیستند، بلکه به هم وابسته‌اند و در حقیقت این نفس است که به بدن ما شکل و هویت می‌بخشد (تامپسون، ۱۳۹۵: ۲۶-۲۵). ارسطو برای نشان دادن اینکه بدن و ذهن دو موجودیت جدا از هم نیستند و همچنین حالات ذهنی مربوط به کل یک شخص می‌شود نه جزئی خاص از جسم او، مفهومی به نام «صورت جوهری» را معرفی می‌کند. صورت جوهری یک چیز تقریباً ویژگی‌هایی است که نوع آن چیز را می‌سازد و این ویژگی‌ها را نیز باید نیروها یا قابلیت‌هایی دانست که چیزی از آن نوع معمولاً دارد و به وسیلهٔ آنها قادر به انجام کارکردش می‌شود. صورت و ماده قابل جدا شدن نیستند. به این معنا که صورت نمی‌تواند جدا از ماده‌ای که صورت، کیفیت آن را مشخص می‌کند وجود داشته باشد؛ همان‌طور که ماده هم باید صورتی داشته باشد. به عبارت دیگر، صورت ضرورتاً باید همراه ماده باشد و ماده ضرورتاً باید صورت داشته باشد. ارسطو صورت جوهری موجودات زنده را پسوخه^۵ آنها می‌داند. ارسطو داشتن پسوخه را معادل قابلیت‌هایی می‌داند که یک موجود زنده دارد و آن را از نوعی می‌سازد که هست. در بالاترین مرتبه از مراتب اشیاء زنده بهره‌مند از پسوخه، انسان قرار دارد. مشخصهٔ نوع

انسان قابلیت او برای عقلانیت است. ارسطو می‌گوید انسان دارای نفس عاقله است. قابلیت آموختن، به کار بردن زبان برای بسط عقلانیت و تفکر عقلانی را دارد (مسلین، ۱۳۹۱: ۳۰۳-۲۹۸).

انسان با نفسِ تفکر امکان برساخت ایده‌ معنامند را دارد و از این رو، طبق تعبیری که هادسون به کار برده است انسان نسبت به ایده در زیر بنا قرار دارد. به نوشته او این تعبیر که «ایده‌ها کاملاً پایین‌دست‌اند» درست نیست، بلکه کارگزاران انسانی کاملاً در پایین‌دست قرار داشته و نقش زیربنایی دارند. ایده‌ها متعلق به کنش‌گران انسانی هستند و توسط آنها شکل می‌گیرند. پس کارگزاران انسانی نسبت به ایده‌ها در زیربنا هستند (Hudson, 2014, p. 12). فرانسوا دورتیه در چارچوب «نظریه‌ دستگاه تولید ایده»، ایده را استعدادی منحصر به انسان معرفی می‌کند. به اعتقاد او ایده‌ها بازنمایی‌هایی از نوع ثانویه هستند که انسان بر مبنای قدرت ادراک خود آنها را به وجود می‌آورد. بازنمایی‌های ثانویه به انسان این امکان را می‌دهند تا اعمال ذهنی‌ای از قبیل (تصورات، تفکر هوشمندانه، آگاهی هوشمندانه و پیش‌نگرش) را به اجرا بگذارد (دورتیه، ۱۳۹۱: ۲۰۴-۲۰۰). به گمان ما اعمال ذهنی‌ای که دورتیه از آنها نام برده است، شاخص‌هایی هستند که در هنگام انجام تحلیل پدیده‌های اجتماعی و سیاسی به کار می‌آیند. به این ترتیب که می‌توان ایده‌های کنش‌گران انسانی را با آنها سنجید. هر چقدر ایده کنش‌گران از حد بالاتری از این شاخص‌ها بهره‌مند باشد یعنی ایده مزبور مطلوبیت بیشتری در تأثیرگذاری بر پدیده‌های اجتماعی یا سیاسی داشته است. به اختصار هر کدام از این اعمال ذهنی را این‌گونه می‌توان تعریف کرد:

- تصورات: امکان اندیشیدن به انواع افکار و تصورات بدون محدودیت، به طوری که امکان خلاقیت، ابتکار و پویایی در تصمیمات فراهم است.
- تفکر هوشمندانه: امکان چاره‌اندیشی و حل ذهنی مشکلات با توجه به در نظر گرفتن فضای کنش در تمام ابعاد آن.
- آگاهی هوشمندانه: توانایی درون‌نگری، به طوری که امکان اندیشیدن به افکار، باورها، ارزش‌ها، تعهدات و تمامی آنچه اندوخته شناختی فرد را تشکیل می‌دهد، وجود دارد.

▪ پیش‌نگرش: امکان آینده‌نگری نسبت به نتایج فعالیت‌هایی که اکنون انجام می‌شود. امکان در نظر گرفتن اهدافی برای آینده.

به باور ما، قدرت تفکر و برسانندگی معنا به انسان امکان ایفای نقش کارگزاری و عاملیت در پدیده‌های اجتماعی و سیاسی را می‌دهد. کارگزاران انسانی کنش‌گری خود را در فضایی انجام می‌دهند که ما به آن فضای کنش می‌گوییم. این فضا می‌تواند از نزدیکترین محیطی که آنها را احاطه کرده است تا محیطی در ابعاد جهانی را در بر بگیرد. تعامل و نسبت میان کنش‌گران انسانی و فضای کنش مسئله‌ای مهم است. به نظر ما میان کارگزاری و کنش آگاهانه (یعنی کنشی که بر پایه ادراک ایده‌پردازانه و قصد و نیت شکل می‌گیرد) رابطه‌ای وجود دارد که ما را به مفهوم ایده در این مقاله نزدیک می‌کند. کالین‌های در تعریف کارگزاری می‌نویسد:

کارگزاری به کنش معطوف است. کارگزاری را می‌توان به صورت ساده به عنوان توانایی یا قابلیت یک کنش‌گر برای کنش آگاهانه و از این طریق، تلاش برای رسیدن به اهداف یا نیت خود تعریف کرد. ... مفهوم کارگزاری نیز دربرگیرنده چیزی بیش از کنش یا رفتار سیاسی است. ... مفهوم کارگزاری با یک رشته مفاهیم دیگر پیوند می‌خورد از جمله با: بازاندیشی پایدار (توانایی کنش‌گر به بازاندیشی و تأمل درباره پیامدهای کنش پیشین)، عقلانیت (قابلیت کنش‌گر به گزینش شیوه‌هایی از رفتار که با حداکثر احتمال، شماری معین از خواست‌ها را عملی می‌کند) و انگیزش (میل و انگیزه‌ای که به واسطه آن بازیگر تلاش می‌کند به مقصود یا هدفی معین برسد) (های، ۱۳۹۰: ۱۶۱).

ذهنی‌بودن ایده و بر ساخت آن توسط انسان، متضمن نوع خاصی از رابطه میان کارگزار و ساختار است. مطالب باب جسوپ درباره رابطه ساختار و کارگزار به دلیل اینکه او کارگزار را کنش‌گری نیت‌مند در نظر می‌گیرد، دربردارنده اهمیتی خاص برای نقش ایده‌ها در کنش اجتماعی و سیاسی است. تلاش جسوپ بر این است که رابطه و تأثیر متقابل ساختار و کارگزار را در بسترهای واقعی اندر کنش اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار دهد. جسوپ با طرح این ادعا که مفاهیم کارگزار و ساختار خود بر نوعی دوگانه‌انگاری^۷ مفهومی دلالت دارند، با ترکیب کنش‌گر موقعیت‌مند با بستر ساختارمند مفاهیم جدید «کنش‌گر استراتژیک» و «بستر از لحاظ استراتژیک گزینش‌گر» را که

متضمن دوگانگی^۸ مفهومی هستند، عرضه می‌کند. این مفاهیم نشان می‌دهند که کنش‌گران چگونه با محیطی که در آن قرار دارند برخورد می‌کنند و بستر، چگونه شاخص‌های کنش‌های ممکن برای کنش‌گران را محدود می‌کند. رهیافت استراتژیک-نسبیتی جسوپ می‌پذیرد که کارگزاران از بستری که در آن قرار می‌گیرند تصویری معین دارند و با گزینش از میان گزینه‌های ممکن، کنش خود را آگاهانه با این بستر سازگار می‌کنند. در این رهیافت، استراتژی عبارت است از رفتار نیت‌مند معطوف به محیطی که رفتار در چارچوب آن شکل می‌گیرد. همین نیت واقعیت‌بخشیدن به اهداف معین است که انگیزه کنش را به وجود می‌آورد. ولی برای اینکه کنش بتواند به چنان نیاتی واقعیت بخشد، باید بر یک ارزیابی استراتژیک از محیط مربوطه استوار باشد؛ محیطی که استراتژی، در چارچوب آن شکل می‌گیرد و سپس بر آن محیط اثر می‌گذارد. در این میان، خود محیط استراتژیک نیز از لحاظ استراتژیک گزینش‌گر است. یعنی خود بستر با عرضه حوزه‌ای نامتوازن، برخی استراتژی‌ها را بر استراتژی‌های دیگر ترجیح می‌دهد و بنابراین، نتایجی معین را گزینش و از واقعیت یافتن نتایج دیگر جلوگیری می‌کند. در طول زمان چنین گزینش‌گری‌ای استراتژیک یک رشته نتایج یا پیامدهای ساختارمند پدید خواهد آورد. استراتژی‌هایی که کنش‌گر تدوین کرده در جریان کنش عملیاتی می‌شوند. از آنجا که افراد دانا و بازانندیش هستند، معمولاً پیامدهای کنش خود را پی‌جویی می‌کنند. بنابراین، کنش استراتژیک نتیجه‌ای دوگانه دارد: ۱. تأثیر مستقیم بر بسترهای ساختاری که کنش استراتژیک در چارچوب آنها شکل می‌گیرد و کنش بعدی در چارچوب آن شکل خواهد گرفت. ۲. یادگیری یا بازآموزی استراتژیک کنش‌گران دخیل، از طریق افزایش میزان آگاهی از ساختارها و محدودیت‌ها یا امکان‌هایی که آن ساختارها ایجاد می‌کنند و بنابراین، فراهم کردن مبنایی که ممکن است استراتژی بعدی برپایه آن تدوین شود و شاید موفقیت‌آمیزتر باشد (جسوپ، به نقل از های، ۱۳۹۰: ۲۲۱-۲۱۲).

کالین‌های از رابطه نزدیک میان ساختار و کارگزار رابطه نزدیک میان امر ذهنی و امر مادی و نقش علی مستقل ایده‌ها را نتیجه می‌گیرد. به نظر او: «مسئله ایده و رابطه میان امر ذهنی و امر مادی، تأکیدی است بر این موضوع که رفتار و تصمیمات کنش‌گر

مبتنی بر ادراک او از بستری است که در آن قرار دارد». برخلاف بیشتر اقتصاددانان نئوکلاسیک، نظریه انتخاب عقلانی و نو واقع‌گرایی، که فرض می‌گیرند کنش‌گران استراتژیک از اطلاعات کاملی از بستر کنش برخوردارند اما های این فرض را با وجود مناسب و ساده بودن، در نهایت غیرواقعی می‌داند. به نظر او:

در صورتی که کنش‌گران فاقد اطلاعات کامل باشند، باید دنیایی را که در آن قرار دارند تفسیر کنند تا از لحاظ استراتژیکی خود را با آن وفق دهند. بدین ترتیب، افکار و تصورات، واسطه میان کنش‌گران و محیط آنها می‌شوند. ... اگر این اصل پذیرفته شود دلالت بر این دارد که در تبیین تحولات و رویدادهای سیاسی، باید نقش علی مستقلی به افکار و تصورات نسبت داد. اگر چنین تحولات و رویدادهایی از عوامل مادی متأثر باشند به این نتیجه می‌رسیم که امر مادی و امر ذهنی ارتباط دیالکتیکی دارند. زیرا افکار و تصورات کنش‌گران آثار مادی قابل اثباتی دارند. به‌طور خلاصه، درک دیالکتیکی رابطه میان ساختار و کارگزاری ایجاب‌کننده درک دیالکتیکی رابطه میان امر مادی و امر مادی است (های، ۱۳۹۰: ۳۳۵-۳۳۴).

به اعتقاد ما، پیامد محوری یافتن انسان متفکر در فهم چگونگی تأثیرگذاری ایده بر پدیده‌های اجتماعی، نوع خاصی از رابطه میان کارگزار و ساختار است. در این رابطه عاملیت اصلی برعهده انسان است. انسانی که با محیط یا بستری که در آن قرار دارد در حال تعامل و کنش و واکنش است. از آنجا که این انسان به‌طور کامل در اینجا و اکنون فضای کنش خود حضور دارد، او را کنش‌گری فعال می‌نامیم. این بدین معناست که انسان به دقت متوجه مسائل، تحولات و تغییرات محیط کنش خود است و در صورت لزوم برای زیست خود در این فضا ایده‌پردازی خواهد کرد. ایده‌هایی که معنامند اند از این جهت که با توجه به الزامات بستر کنش برساخته می‌شوند و دربردارنده قصد و نیت برای انجام کنش انسانی می‌باشند. نمونه بارز چنین کنش‌گر فعالی را می‌توان در سیاست‌گذاران و تصمیم‌گیرندگان اصلی سیاست خارجی یک کشور مشاهده کرد هنگامی که کشورشان درگیر یک مسئله مهم بین‌المللی می‌شود. مانند مسئله هسته‌ای ایران و تصمیمات و اقدام‌هایی که مسئولان سیاست خارجی ایران در قبال آن اتخاذ کردند.

در ادامه مقاله به ویژگی‌هایی در انسان خواهیم پرداخت که امکان برساخت ایده معنامند و اثرگذاری آن را فراهم می‌کنند. این ویژگی‌های عبارتند از: ۱. ساختار ذهنی انسان ۲. ادراک ایده‌پردازانه در انسان ۳. نقش بازنمودی مفاهیم و زبان در انسان ۴. علیت در انسان ۵. عقلانیت در کنش انسان.

۱. ساختار ذهنی انسان

اولین موردی که درباره انسان متفکر لازم است مورد توجه قرار دهیم، ساختار ذهنی او است. اگر مدعی هستیم که انسان به واسطه برساخت ایده معنامند در ذهن خود کنش‌گری فعال محسوب می‌شود، می‌بایست به جستاری در ذهن او دست بزنیم که گویای این باشد که حالت‌هایی در ذهن انسان وجود دارند که هم از جهان بیرون از ذهن تأثیر می‌گیرند و هم بر آن تأثیر می‌گذارند. در واقع، ذهن انسان برای ایده‌پردازی می‌بایست از ویژگی‌هایی برخوردار باشد که بتواند در کنش و واکنش با جهان بیرونی باشد. در دانش فلسفه ذهن برای ذهن انسان قابلیت‌ها و ویژگی‌های متعددی ذکر می‌شود. کیت مسلین انواع حالات ذهنی را تحت شش عنوان (احساس، عاطفه، ادراک حسی، شبه ادراکی، شناختی و کنشی) طبقه‌بندی می‌کند. او از این طبقه‌بندی نتیجه می‌گیرد که «حالات ذهنی یکسان نیستند و با هم تفاوت‌های اساسی دارند» (مسلین، ۱۳۹۱: ۳۶-۳۵). ریونز کرافت نیز با اهمیت‌ترین وجوه عمومی حالات ذهنی را بدین شرح فهرست می‌کند: ۱. برخی حالات ذهنی معلول حالات جهان هستند. ۲. برخی حالات ذهنی کنش‌هایی به بار می‌آورند. ۳. برخی حالات ذهنی علت برخی دیگر از حالات ذهنی هستند. ۴. برخی حالات ذهنی آگاهانه‌اند. ۵. برخی حالات ذهنی درباره اشیاء جهان هستند. ۶. برخی انواع حالات ذهنی به صورتی نظام‌مند با انواع خاصی از حالات مغزی همبستگی دارند (ریونز کرافت، ۱۳۹۲: ۱۰-۸). تعدد حالات ذهنی بیانگر این است که هر کدام از آنها ویژگی‌هایی خاص و مصداق‌های متفاوتی نسبت به دیگری دارند. در میان حالات ذهنی مختلف دو حالت ذهنی شناختی و کنشی (با مصدایقی چون: باور کردن، دانستن، فهمیدن، فکر کردن، تصور کردن، استدلال کردن، قصد کردن، عمل کردن، سعی کردن و خواستن) با امر برساخت ایده معنامند در ارتباط مستقیم هستند. طبق

فهرست ریونزکرافت، حالات ذهنی شناختی و کنشی در شمار حالاتی هستند که در ارتباط با جهان خارج قرار دارند؛ یعنی هم از وقایع بیرونی تأثیر می‌پذیرند و هم بر آنها تأثیر می‌گذارند. از این رو، می‌توانند کنش‌هایی در بیرون از ذهن به بار بیاورند. همچنین، می‌توانند علت برخی دیگر از حالات ذهنی باشند.

مهم‌ترین ویژگی‌های حالات ذهنی شناختی و کنشی عبارتند از: ۱. موقعیت بدنی کم‌وبیش مشخصی ندارند. ۲. آگاهانه نیستند بلکه استعدادی هستند. ۳. کیفیات ذهنی ندارند. ۴. از حیث التفاتی^۹ برخوردارند. ۵. کل‌گرایانه هستند (مسلمین، ۱۳۹۱: ۶۰-۳۶). برداشتی که ما از ویژگی‌های مذکور داریم، بیانگر ارتباط این وجوه ذهنی با جهان بیرون از ذهن انسان است. اینکه گفته می‌شود این حالات ذهنی "موقعیت بدنی" ندارند تأکیدی است بر همان نگاه ارسطویی به ذهن انسان. تلاش برای شناخت یک امر در بیرون از ذهن یا فراهم کردن زمینه انجام یک کنش در جهان بیرونی، از مصادیق تفکر در انسان هستند. "استعدادی بودن" این حالات یعنی اینکه ما به اقتضای شرایط خاصی آنها را به ذهن می‌آوریم. شناخت یک پدیده بیرونی یا نیت برای انجام یک کنش، اموری هدفمند هستند. پس می‌بایست اتفاقی در جهان بیرونی رخ دهد و کارکردی تعریف شود تا ذهن وادار به اندیشیدن گردد و این حالات به صورت بالفعل درآیند. "التفاتی بودن"^{۱۰} حالات ذهنی شناختی و کنشی ویژگی دیگری است که مؤید ارتباط آنها با جهان بیرون از ذهن است. حیث التفاتی باعث می‌شود تا این حالات ذهنی دارای محتوای بازنمودی باشند. یعنی آنها محتوایی را که مربوط به جهان بیرون از ذهن است در درون ذهن بازنمایی می‌کنند (مثل زمانی که باوری در ذهن ما نسبت به جهان شکل می‌گیرد) یا اینکه محتوایی را که در ذهن به وجود آمده است به جهان بیرون از ذهن منتقل می‌کنند (مثل زمانی که قصدی برای انجام کنش در ذهن ما شکل می‌گیرد). "کل‌گرایی" حالات ذهنی شناختی و کنشی به این معنا است که وجود و تحقق حالات التفاتی مختلف به یکدیگر وابسته است. آنها مجزا از هم نمی‌توانند وجود داشته باشند، در عوض در کنار هم یک شبکه را به وجود می‌آورند.

باور ما بر این است که، توضیحاتی که درباره حالات ذهنی شناختی و کنشی ارائه کردیم بیانگر قابلیت‌هایی در ساختار ذهنی انسان متفکر است که به او قدرت شناخت و

درک جهان پیرامون را می‌دهد. شناختی که هدفمند است؛ یعنی با توجه به وقایعی که در جهان بیرونی رخ می‌دهد، شکل می‌گیرد و سرانجام نیز در صورت لزوم می‌تواند به فراهم کردن زمینه برای انجام یک کنش در جهان بیرونی منجر گردد. این موضوع را با ذکر یک مثال روشن‌تر بیان می‌کنیم. پدیده‌ای اجتماعی و در عین حال سیاسی مانند انتخابات ریاست جمهوری را در نظر بگیرید. انسانی را فرض کنید که به عنوان یک شهروند قصد شرکت در انتخابات و رأی دادن را دارد. با اعلام رسمی اسامی کاندیداهای نهایی و شروع تبلیغات، شهروند مورد نظر ما اقدام به شناخت نامزدها می‌کند و به این می‌اندیشد که به کدام یک از آنها رأی خواهد داد. انتخابات واقعی اجتماعی است که در جهان بیرون از ذهن شهروند رخ می‌دهد اما شهروند ما باورهایی را نسبت به آن در ذهن خود بازنمایی می‌کند از جمله اینکه رأی دادن جزو حقوق شهروندی اوست، رأی دادن وظیفه اوست، رأی دادن به فرد مورد نظرش ممکن است وضعیت زندگی او را بهتر کند و ... از طرف دیگر قصد شهروند ما برای مشارکت در انتخابات او را وادار به انجام کنش‌هایی مانند شرکت در جلسات سخنرانی، تبلیغ برای کاندیدای مورد نظرش و حضور در پای صندوق رأی می‌کند. همچنین مشارکت شهروند در انتخابات مستلزم وجود باورهایی در اوست مبنی بر وجود نهادی که متولی ثبت نام از کاندیداها و برگزاری انتخابات است؛ قوانینی که نحوه تبلیغات و شرکت مردم در انتخابات را مشخص می‌کنند و مواردی از این قبیل.

۲. ادراک ایده‌پردازانه در انسان

گفتیم که در نگاه برساختی تفسیری به انسان، او کنش‌گری فعال است زیرا می‌تواند با قدرت تفکر خود معنا بسازد. بخشی از این قدرت تفکر به قابلیت ادراک در انسان بازمی‌گردد. ادراک را «دروازه ورود به شناخت» (کالک و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۱۷) می‌دانند. به باور ما، در نگاه برساختی تفسیری، ادراک در انسان فقط شامل اعمال تجربی مبتنی بر حواس نمی‌شود؛ بلکه ادراک نوعی فهم از محیط پیرامونی و رویدادهای آن را نیز شامل می‌گردد؛ فهمی که می‌تواند افکار و ایده‌هایی را در ذهن انسان برای نیل به مقصودی خاص پیروانند. چنین ادراکی را ادراک ایده‌پردازانه می‌نامیم. وقتی که ادراک ما را با

جهان بیرون از ذهن مرتبط می‌کند امکان شناختی را برای ما میسر می‌کند که سرانجام به ساخت معنا منتهی خواهد شد. از این منظر، ادراک می‌تواند بنیان ایده باشد. در جریان ادراک ایده‌پردازانه، انسان سعی می‌کند به فهمی درست از مسائل جهان بیرونی دست پیدا کند زیرا که می‌بایست نسبت به آن واکنش نشان دهد.

در چارچوب پوزیتیویستی نمی‌توان انتظار کنش‌گری فعال را داشت. در این نوع مطالعات مبنای قابل اعتماد برای معرفت علمی، مشاهده مستقیم است یعنی ادراک به وسیله حواس. کنش‌گر در اینجا فقط یک مشاهده‌گر است که امکان مداخله ادراک خود را در مورد پدیده‌هایی که مشاهده می‌کند ندارد. بلیکی در مورد ادراک اثبات‌گرایانه می‌نویسد: «این ادراک باید در یک فرایند شناختاری، بدون دخالت ذهنیات حاصل شود؛ باید یک تجربه ناب و خالی از هر آگاهی باشد. بنابراین، این دیدگاه یک مدل معرفت‌شناختی غیر فعال (که دخالت ذهنیت ادراک‌گر را در فرایند ادراک نمی‌پذیرد) به شمار می‌آید» (بلیکی، ۱۳۹۳: ۷۳). به اعتقاد ما، در چارچوب برساختی‌تفسیری، ادراک به انسان این قابلیت را می‌دهد که به عنوان کنش‌گر با محیط پیرامون یا فضایی که در آن در حال زیست و کنش است تعامل برقرار کند. در برخی از موقعیت‌ها ضرورت دارد تا انسان برای اتخاذ یک تصمیم مفید تغییرات و پویایی‌های فضای کنش را در نظر بگیرد. مانند وقتی که سیاست‌گذاران یک کشور قبل از اینکه بخواهند یک سیاست مهم اقتصادی را اتخاذ کنند ناگزیر هستند تا نحوه بازخورد جامعه نسبت به آن را بسنجند تا درک درستی از فضای کنش در داخل کشور داشته باشند. در چنین شرایطی انسان به عنوان یک کنش‌گر فعال بیش از هر چیزی به برساخت ایده‌ای نیاز دارد که بتواند امکان یک کنش مؤثر و متناسب با الزامات و تغییرات محیط را برای او فراهم کند. برساخت چنین ایده‌ای در چارچوب یک ادراک ایده‌پردازانه میسر است.

۳. نقش بازنمودی مفاهیم و زبان در انسان

به باور ما، نقش زبان و مفاهیم به واسطه ارتباطی که با فرایند تفکر دارند و همچنین قدرت بازنمایی‌ای که برای تولید معنا در آنها وجود دارد، تعریف می‌شود. ابتدا به نقش مفاهیم در برساخت ایده می‌پردازیم و پس از آن به نقش زبان در تبدیل شدن ایده به

کنش خواهیم پرداخت.

۳-۱. نقش باز نمودی مفاهیم

ادراک ایده پردازانه مقدمات لازم برای فهم و تفسیر پدیده‌های جهان بیرون را برای انسان فراهم می‌کند، اما برای کامل شدن فرایند شناخت و رسیدن به فهم و تفسیری هدفمند که قابلیت تولید ایده مبتنی بر قصد و نیت را داشته باشد، لازم است تا مرحله‌ای دیگر به نام باز نمایی ذهنی یا مفهومی انجام گیرد. باز نمایی مفهومی یعنی منتسب کردن تصورات مختلف به مفاهیم متناسب با آنها در ذهن انسان. به این ترتیب، ادراک از حالت تصور خارج شده و صورت عینی‌تری به خود می‌گیرد. با باز نمایی مفهومی امر ارتباط ذهن با جهان بیرون تکامل بیشتری پیدا می‌کند. زیرا تصورات ذهنی در ذیل مفاهیمی قرار می‌گیرند که حاصل تجربه زیسته انسان در حوزه‌های مختلف زندگی اجتماعی او هستند و از بار معنایی برخوردارند. مفاهیم چیزی فراتر از تصورات، واژه‌ها و کلمات هستند. مفاهیم دارای مضمون و محتوا هستند و از این رو، هر مفهومی برای خود ماهیت مشخصی دارد و قابل جایگزینی با مفهوم دیگری نیست. اما تصورات یا باورها درباره یک مفهوم می‌توانند متنوع و متکثر باشند. افراد می‌توانند درباره یک مفهوم تصورات مختلفی داشته باشند لیکن این تغییری در اصل محتوای مفهوم ایجاد نمی‌کند (کین، ۱۳۹۶: ۱۵۳-۱۵۲). اهمیت ویژه مفاهیم از این روست که آنها به لحاظ شناختی کارکردهای خاصی در ذهن ایفا می‌کنند. زیوا کاند/ اصلی‌ترین کارکردهای مفاهیم را این چنین نام می‌برد: «۱. طبقه‌بندی؛ ۲. استنتاج اسنادهای تکمیلی؛ ۳. هدایت توجه و تعبیر؛ ۴. برقراری ارتباط و ۵. استدلال» (کاندا، ۱۳۸۸: ۲۴).

به اعتقاد ما، کارکردهای مزبور به انسان کمک می‌کند تا به درک و فهمی نسبت به محیط پیرامونی خود و وقایع آن برسد. البته این کارکردها در هر فردی با توجه به ویژگی‌های شخصیتی، تجربیات و بستری که در آن قرار دارد منحصر به فرد خواهند بود. از این جهت هر فردی می‌تواند شناختی متفاوت از دیگری از وقایع و امور جهان داشته باشد. برای روشن‌تر شدن موضوع یک تکنسین فنی را تصور کنید که برای تعمیر آسانسور وارد یک دانشگاه شده است. او در جریان زیست اجتماعی خود، با مفهومی به

نام دانشجو آشنا شده است و تصورات مختلفی از این مفهوم در ذهن دارد. اکنون در مواجهه با افرادی که در فضای دانشگاه می‌بیند می‌تواند آنها را به دانشجو و غیر دانشجو طبقه‌بندی کند. همین‌طور از ظاهر دانشجویها می‌تواند نتیجه بگیرد که آنها متعلق به کدام مقطع تحصیلی هستند. یا اینکه مشاهده تعداد زیادی کتاب در دست یک دانشجو را این‌گونه تفسیر کند که او دانشجوی کوشا و با استعدادی است. همه بازنمایی‌هایی که در ذهن تکنسین صورت می‌گیرد برای این است که او را به شناخت از محیطی که در آن قرار دارد و برقراری ارتباط با آن برساند.

۳-۲. نقش بازنمودی زبان

پس از برساخت ایده لازم است تا معنای مورد نظر آن که همان قصد و نیت برای انجام کنشی خاص است، در قالب کلمات و واژه‌ها بر زبان آورده شود تا به این ترتیب ایده در چارچوب یک کنش گفتاری یا نوشتاری تأثیر خود را بر پدیده‌های جهان بیرونی بگذارد. کلمات نیز مانند مفاهیم از بار معنایی برخوردار هستند لذا می‌توان از کلمات برای بیان مفاهیم استفاده کرد. زبان به کمک نقش نمادی خود ایده‌ها را بیان و به عبارتی رمزگذاری می‌کند و با نقش برهم‌کنشی خود ایده‌ها را منتقل می‌سازد. به این ترتیب با به کار بردن زبان می‌توانیم کنشی را رقم بزنیم به عنوان مثال می‌توانیم تغییری در جهان ایجاد کنیم، یا باعث شویم اتفاقاتی رخ بدهند (اونز، ۱۳۹۸: ۳۴-۱۴). مانند وقتی که یک پزشک پس از معاینه بیمار و برای بهبود وضعیت او به این نتیجه می‌رسد که بیمار باید تحت مراقبت قرار بگیرد پس این جمله را بر زبان می‌آورد که: «بیمار نیاز به بستری شدن دارد». همین‌طور می‌توانیم در چارچوب قواعد قوام‌بخش^{۱۱}، برای زبان نقش کارکردی نیز تعریف کنیم. از آنجایی که زبان از قدرت اعمال معنا و نمادپردازی برخوردار است، می‌تواند کارکردهای خاصی را به پدیده‌های طبیعی و غیر طبیعی نسبت دهد. البته باید توجه داشت که ویژگی کارکردی زبان وابسته به انسان است. خصوصیتی در جهان وجود دارد که به واسطه حالات التفاتی انسان‌ها و نیت آنها به وجود می‌آیند. سرل آنها را «خصوصیات وابسته به ناظر» می‌نامد. این خصوصیات به خاطر سرمنشأ ذهنی‌ای که دارند از نظر هستی‌شناسی ذهنی هستند اما در جهان واقعی به خاطر

کارکردی که انسان‌ها به آنها می‌دهند به لحاظ معرفت‌شناسی عینی و قابل مطالعه هستند (سرل: ۱۳۹۵: ۲۸-۲۷). عبارت «بستری شدن در بیمارستان» امری ذهنی است که در جهان اجتماعی انسان‌ها معنا دارد اما به طور عینی پیامدهایی را نیز در پی دارد مانند قرار گرفتن بیمار در یک اتاق و تخت مشخص، پوشیدن یک لباس مشخص، انجام اعمال مراقبتی و پرداخت هزینه بیمارستان. به این ترتیب به نظر ما، انسان به واسطه زبان می‌تواند ایده برساخته شده در ذهن را به جهان بیرون از ذهن منتقل کند و کارکردی را به پدیده‌های آن منتسب کند یا مسبب وقوع کنشی خاص بگردد.

۴. علیت در انسان

تأثیرگذاری ایده بر پدیده‌های اجتماعی را در چارچوب دو گونه از علیت می‌توان توضیح داد که سازوکار آنها با فهم متعارف از علیت به قدری متفاوت است. این دو نوع علیت عبارتند از: علیت درونی و علیت التفاتی.

۴-۱. علیت درونی

در مطالعات صورت گرفته در مورد تأثیرگذاری ایده‌ها از علیتی خاص به نام «علیت درونی»^{۱۲} نام برده می‌شود. به نظر تاندر، علیت درونی می‌تواند جانشین علیت کارآمد^{۱۳} در نسل اول تحلیل‌های ایده‌ای (نهادگرایی عقلانی، نهادگرایی تاریخی، سازهانگاری اجتماعی) شود. علیت درونی از سه بینش بنیادی برگرفته شده که ریشه در نظریات اسپینوزا و دلوز دارند. این سه بینش عبارتند از: ۱. دکترین تشابه^{۱۴} ۲. خصلت معنامندی^{۱۵} ۳. بسندگی^{۱۶}. این بینش‌ها بیان می‌کنند که ایده‌ها به خاطر معنامند بودن‌شان از قابلیت تغییر علی برخوردار هستند؛ و دقیقاً به خاطر برخورداری از معنا است که ایده‌ها همانند عوامل مادی از اهمیت برخوردارند و می‌توانند بر امور جهان بیرونی تأثیر بگذارند. به عبارت بهتر، عوامل مادی و ایده‌ای علی‌رغم تفاوت ظاهری اما در چشم‌انداز هستی‌شناسانه به طور همانندی مهم‌اند و هم‌پایه هستند. معنادار بودن ایده‌ها به آنها ظرفیت کنش‌گری (عاملیت) می‌دهد به نحوی که می‌توانند در جهان هستی نقش ایفا کنند، به تفسیر جهانی بپردازند که در آن حضور دارند، یا حتی جهان موجود را به طور مجدد پیکربندی کنند. البته باید توجه داشت که هر ایده‌ای از قدرت علی برخوردار

نیست. ایده‌ها باید بتوانند به طور بسنده و کفایت کننده‌ای علت خودشان را بیان کنند. علت یک ایده بخشی از واقعیتی است که ایده از آن به وجود می‌آید. یک ایده تا زمانی تکافوکننده است که چگونگی نمودش را در جهان نشان دهد. به این ترتیب، ایده قادر به پایداری و برجای ماندن است. بر همین اساس، ایده‌هایی معنامند و واجد قدرت علی هستند که به طور پایدار و مداوم قادر به حضور در جهان و درگیر شدن در آن باشند. ادعای اولیه و بنیادین در علیت درونی این است که علت و معلول به صورت بسیار نزدیکی به یکدیگر مرتبط هستند به طوری که جدایی بین آنها قابل تصور نیست. یک ایده می‌تواند معلول علت خودش باشد. معلول در علت درونی (درون‌بود)^{۱۷} می‌شود به جای اینکه از آن نتیجه شده باشد (Tonder, 2010, pp. 68-70).

به باور ما، علیت درونی به ما نشان می‌دهد که عامل غیرمادی‌ای همچون ایده می‌تواند به لحاظ تأثیرگذاری هم‌پایه عوامل مادی باشد. این تأثیرگذاری از آنجا ناشی می‌شود که ایده به عنوان یک امر ذهنی، منتسب به انسان متفکر است. انسان متفکر به عنوان موجودی برسازنده معنا، حضوری فعال در فضای کنش خود دارد. و در صورت لزوم در واکنش به مسائل آن به گونه‌ای هدفمند دست به شناخت می‌زند تا بتواند اقدامی را در واکنش به آن انجام دهد. مفهومی به نام علیت درونی می‌تواند این فرایند را توضیح دهد آنجایی که می‌گوید: ایده هم باید معنامند باشد و هم باید علت خود را بیان کند. ایده به عنوان یک امر ذهنی که با حالات ذهنی التفاتی شناختی و کنشی در انسان مرتبط است از ابتدا در واکنش به مسئله‌ای خاص در جهان بیرونی برساخته می‌شود. این مسئله همان علتی است که بنیان برساخت ایده را می‌گذارد ولی کار به اینجا ختم نمی‌شود. ایده برساخته شده برای اینکه بتواند منشأ اثری در جهان باشد، باید همواره مسئله‌ای را که به خاطر آن به وجود آمده است با خود به همراه داشته باشد. نمود مسئله مذکور در ایده، همان معنایی است که ایده همواره با خود حمل می‌کند. و معنای یک ایده، همان قصد و نیتی است که علت انجام کنش در جهان می‌گردد؛ کنشی در واکنش به مسئله‌ای که از ابتدا مسبب برساخت ایده شده بود.

۴-۲. علیت التفاتی

"علیت التفاتی"^{۱۸} مربوط به حالات ذهنی‌ای است که از حیث التفاتی برخوردارند. دو حالت ذهنی التفاتی^{۱۹} مورد توجه ما حالات ذهنی شناختی و کنشی هستند که رو به سوی جهان خارج دارند. برای فهم شیوه‌های ارتباط این حالات التفاتی با جهان خارج دو مفهوم جهت مطابقت و جهت علیت مورد نیاز هستند. نکته قابل توجه اینجاست که ساختار التفاتی حالات شناختی و کنشی به گونه‌ای است که جهت مطابقت و جهت علیت آنها خلاف هم می‌باشد. جهت مطابقت "ذهن به جهان"^{۲۰}، مشخصاً باورها و دیگر حالات شناختی است؛ و جهت مطابقت "جهان به ذهن"^{۲۱}، مشخصاً نیات، امیال و دیگر حالات ارادی و کرداری است. اما جهت مطابقت "ذهن به جهان" با جهت علیت "جهان به ذهن" موازی است و جهت مطابقت "جهان به ذهن" با جهت علیت "جهان به جهان" نیز موازی است. برای توضیح بیشتر باید گفت: باورها بخشی از ذخیره شناختی انسان به شمار می‌آیند. زمانی که قرار باشد انسان بر مبنای باورهای خود محتوایی را راجع به جهان مستقل بیرون از ذهن ایجاد کند، آن باور هنگامی صادق خواهد بود که محتوای آن واقعاً با واقعیت جهان بیرونی مطابقت داشته باشد. درباره نیات، مقاصد، امیال و خواسته‌های انسان وضعیت به گونه دیگری است. این نوع حالات ذهنی التفاتی از جنس کنش، کردار و اراده هستند. یعنی اگر قرار باشد مقاصد و امیال انسان در واقعیت تحقق یابند، لازم است تا تغییری در جهان واقعی بیرون از ذهن رخ دهد، بنابراین، جهت مطابقت نیت‌ها، امیال و خواسته‌ها "جهان به ذهن" است. در علیت التفاتی، یک حالت التفاتی ذهنی یا علت ایجاد شرایط ارضاء خود است و یا برعکس، معلول شرایط ارضاء خود است. به طور دقیق‌تر: «علیت التفاتی عبارت است از هرگونه رابطه علی بین یک حالت التفاتی و شرایط ارضاء آن. ممکن است حالت التفاتی موجب ایجاد شرایط ارضاء شود یا برعکس، شرایط ارضاء موجب ایجاد حالت التفاتی شود» (سرل، ۱۳۹۸: ۶۹-۷۴). آن دسته از حالات التفاتی (از جمله قصد، نیت) که علیت‌شان در شرایط ارضاء آنها مندرج است، به لحاظ علی خودارجاع هستند؛ یعنی «محتوای آن حالت خودش در ایجاد یک لازمه یا شرط علی به آن حالت ارجاع می‌دهد». به طور مثال

نمی‌توان واقعاً نیتی داشت مگر آن که خود نیت موجب کنشی شود که در محتوای آن نیت بازنمایی شده باشد. اگر کنش دارای علت دیگری غیر از نیت باشد، در این صورت نیت جامه عمل نپوشیده است (سرل، ۱۳۹۶: ۱۹۱).

در تعریف ایده گفتیم که ایده محصول فرایندی التفاتی به نام شناخت است. در توضیح حالت‌های ذهنی التفاتی مانند شناخت ذکر شد که آنها استعدادی هستند یعنی باید منظور و هدف خاصی در بیرون از ذهن وجود داشته باشد تا این حالات فعال شوند. به تعبیر دقیق‌تر، جهت علیت برای حالت‌های ذهنی شناختی از "جهان به ذهن" است. یعنی برای انسان به مثابه یک کنش‌گر فعال، رخدادهای محیط پیرامونی و مسائلی که به دنبال خود دارند، موضوعی مهم برای ادراک و شناخت هستند. این شناخت برای اینکه انسان در تعامل با محیط کنش خود ناچار از واکنش نسبت به رویدادها و مسائل آن است صورت می‌گیرد. انسان با ایده‌ای که در ذهن برمی‌سازد می‌تواند اسباب کنش خود را فراهم کند. زیرا که ایده حامل معناست. معنایی که ایده در خود حمل می‌کند همان قصد و نیتی است که علت وقوع کنش می‌شود. علیت التفاتی نشان می‌دهد که جهت علیت برای کنش‌هایی که منشأ آنها ذهن انسان است از "ذهن به جهان" است. یعنی باید نیتی در ذهن انسان وجود داشته باشد تا کنشی در جهان بیرونی روی دهد. دربارهٔ تحقق یافتگی نیت نیز باید گفت که اتفاق یا تغییری در جهان واقعی بیرون از ذهن حاکی از تحقق یافتگی آن خواهد بود. بنابراین جهت مطابقت "جهان به ذهن" سند تأثیرگذاری ایده بر پدیده‌های جهان اجتماعی است. وقتی که ایران به خاطر برنامهٔ هسته‌ای خود از طرف شورای امنیت سازمان ملل مورد تحریم‌های گسترده از جمله تحریم‌های اقتصادی قرار گرفت؛ در واکنش به این موضوع رهبر جمهوری اسلامی ایران، آیت الله خامنه‌ای، ایدهٔ «جهاد اقتصادی» را در سال ۱۳۹۰ مطرح کردند. فشارهای ناشی از تحریم‌های اقتصادی در سطح جامعهٔ بین‌المللی علتی بود برای شکل گرفتن این ایده. معنای اصلی نهفته در این ایده عبارت بود از: «ایستادگی و مقاومت در ملت ایران در برابر تحریم‌های ظالمانهٔ قدرت‌های بزرگ». در چارچوب ایدهٔ مزبور و معنای نهفته در آن کنش‌های متعددی در قالب برنامه‌ریزی‌ها، اتخاذ سیاست‌ها و اقدامات عملی در جمهوری اسلامی ایران صورت گرفت.

۵. عقلانیت در کنش انسان

عقلانیت در رویکرد برساختی تفسیری اشاره به منطقی دارد که کنش‌گر انسانی برای انجام یک کنش برای خود اتخاذ می‌کند. این منطق می‌تواند مبتنی بر در نظر گرفتن منافع مادی باشد یا اینکه سطوح دیگری را پشتیبانی کند که ممکن است با اصول عقلانیت کلاسیک چندان منطبق نباشد. سرل، این موضوع را که بحث عقلانیت در کنش انسان به نظریه‌های کلاسیک محدود شود، مورد انتقاد قرار می‌دهد. طبق دیدگاه کلاسیک، تصمیم‌گیری عقلانی انتخاب وسایلی است که ما را قادر به دستیابی به اهدافمان کند. اهداف ما کلاً معطوف به امیالمان هستند. ما همواره با لیستی از اهداف مطلوب وارد وضعیت تصمیم‌گیری می‌شویم و عقلانیت عبارت است از یافتن وسایلی برای رسیدن به این اهداف (سرل، ۱۳۹۸: ۲۹-۲۸). به اعتقاد ما، عقلانیت در کنش انسان مسئله‌ای فراتر از آن چیزی است که در مدل‌های کلاسیک مطرح می‌شود. عقلانیتی که در رویکرد برساختی تفسیری مورد نظر ماست، برگرفته شده از همان اصولی است که در تعریف از ایده بیان کردیم. یعنی در فرایند ایده‌پردازی، معنایی که مورد نظر کنش‌گر است کانون اصلی منطق تصمیمات او را تشکیل می‌دهد. کنش‌گر از یک پیش‌نگرش نسبت به چرایی انجام اعمالش برخوردار است و می‌تواند به نتایج فعالیت‌هایش در زمان آینده بیندیشد و همین‌طور با نگاه به آینده به چگونگی دستیابی به اهدافش توجه کند. همچنین از آنجایی که کنش‌گر محدودیتی در تصورات خود ندارد لذا درهای خلاقیت، ابتکار و پویایی در تصمیمات به روی او باز است. علاوه بر این چون با ایده، امکان تفکر هوشمندانه برای کنش‌گر فراهم است، از این رو می‌تواند برای مشکلات احتمالی که با آنها مواجه می‌شود چاره‌اندیشی کند. همچنین در چارچوب آگاهی هوشمندانه کنش‌گر می‌تواند آگاهی کاملی نسبت به باورها، ارزش‌ها، اعتقادات، تعهدات، هویت و در مجموع آنچه که در افکارش می‌گذرد داشته باشد. به عنوان مثال: برای تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی ایران اصول و ارزش‌های برگرفته شده از دین اسلام همچون استکبارستیزی و عدالت‌محوری نقشی تعیین‌کننده در منطق تصمیمات‌شان دارد.

جمع‌بندی

هدف از نگارش این مقاله این بود که در چارچوب تبیینی از نوع برساختی‌تفسیری و با محوریت پرسش "چگونه ممکن است؟" به این موضوع پردازیم که ایده‌ها چگونه می‌توانند بر مسائل جهان اجتماعی از جمله حوزه سیاست تأثیر بگذارند. اهمیت این موضوع در این است که در صورت فهم چگونگی تأثیرگذاری ایده‌ها می‌توانیم از آنها به عنوان یک عامل تبیینی مهم در تحلیل مسائل اجتماعی و سیاسی بهره ببریم. ما برای تبیین چگونگی اثرگذاری ایده، توجه خود را معطوف به زیربنای ایده یعنی انسان کردیم. به اعتقاد ما ایده یک امر ذهنی برساخته انسانی است. از این رو، کلید فهم اثرگذاری ایده در فهم ویژگی‌های انسان متفکرِ برساننده معنا نهفته است. ما این ویژگی‌ها را در قالب ساختار ذهنی انسان، ادراک ایده‌پردازانه انسان، نقش بازنمودی مفاهیم و زبان در انسان، علیت و عقلانیت در انسان توضیح دادیم.

اگر بپذیریم ایده مفهومی است که همواره معنایی از مطلوبیت و ایده‌آل بودن را با خود به همراه داشته است، در چارچوب یک تحلیل سیاسی می‌توان چنین در نظر داشت که بودن ایده‌ها در نزد سیاست‌گذاران باعث اتخاذ سیاست‌ها و تصمیم‌های مطلوب‌تری در آنها خواهد شد زیرا که ایده به جهت التفاتی بودن امری پویا است و تغییرات محیطی و بستر کنش را در نظر می‌گیرد. ایده در مقایسه با باور، در مواقعی که کنش‌گر انسانی نیاز دارد تا در تصمیمات خود پویایی‌ها و تغییرات واقعیت‌های اجتماعی را در نظر بگیرد، گزینه مطلوب‌تری برای سیاست‌گذاری است. این به خاطر مؤلفه‌هایی چون (تصورات، تفکر هوشمندانه، آگاهی هوشمندانه و پیش‌نگرش) است که ایده را دربرمی‌گیرند. مؤلفه‌های مزبور این مزیت را به ایده می‌دهند تا عقلانیتی مطلوب را برای یک کنش اجتماعی یا سیاسی محقق کند. عقلانیتی که علاوه بر در نظر گرفتن منافع فعلی کنش‌گر انسانی از وجه خلاقانه و آینده‌نگرانه نیز برخوردار باشد. با ایده، کنش‌گر انسانی محدودیتی در دامنه تصورات خود ندارد و درهای خلاقیت، ابتکار و پویایی در تصمیمات به روی او باز است. همچنین با ایده، کنش‌گر انسانی می‌تواند تفکری هوشمندانه داشته باشد به این معنا که امکان حل ذهنی مشکلات برای او به وجود می‌آید. به همین ترتیب، انسان در ذیل آگاهی هوشمندانه خود توانایی درون‌نگری و اندیشیدن به افکار،

باورها، ارزش‌ها و تعهدات خود را دارد. سرانجام ایده این امکان را به کنش‌گر انسانی می‌دهد که از یک پیش‌نگرش نسبت به چرایی انجام اعمالش برخوردار شود به این معنا که به نتایج و اهداف فعالیت‌هایش در زمان آینده بیندیشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Why - Necessary
2. How - Possible
3. Explanandum
4. Explanans
5. Psyche
6. Ideas all the way dow
7. Dualism
8. Duality
۹. مترجمین مختلف واژه Intentionality را به صورت «حیث التفاتی»، «دربارگی» یا «روی-آوردگی» ترجمه کرده‌اند.
10. Intentional
11. Constitutive rules
12. Immanent causality
13. Efficient causality
14. The doctrine of parallelism
15. Expressive quality
16. Adequacy
17. Immanent
18. Intentional Causation
۱۹. تمام حالات ذهنی التفاتی ساختاری دارند که اجزای آن عبارتند از: ۱. محتوای گزاره‌ای و وجه روان‌شناختی، ۲. راستای تطبیق (جهت مطابقت)، ۳. شروط تحقق (شرایط ارضاء)، ۴. خودارجاع‌دهی علی، ۵. شبکه روی‌آوردگی و پس‌زمینه ظرفیت‌های پیش‌اروی‌آورنده (سرل، ۱۳۹۶: ۱۹۲-۱۸۶؛ سرل، ۱۳۹۸: ۹۲-۶۴).
20. Mind-to-world direction of fit
21. World-to-mind direction of fit

فهرست منابع

اوتز، وی ویان؛ گرین، ملانی، (۱۳۹۸)، *زبان‌شناسی شناختی؛ الف-ب*، ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی،

تهران: آگاه.

برگر، پیتر؛ لوکمان، توماس، (۱۳۹۴)، *ساخت واقعیت اجتماعی*، چاپ سوم، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران: علمی و فرهنگی.

بلیکی، نورمن، (۱۳۹۳)، *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، چاپ دوم، ترجمه سیدحمیدرضا حسنی، محمدتقی ایمان، سیدمسعود ماجدی، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

تامپسون، مل، (۱۳۹۵)، *آشنایی با فلسفه ذهن*، چاپ دوم، ترجمه مهرازان داور و نیلوفر خوش‌زبان، تهران: نقش و نگار.

دورتیه، ژان-فرانسوا، (۱۳۹۱)، *انسان‌شناسی؛ نگاهی نو به تحولات جسمانی، فرهنگی و روانشناختی انسان*، چاپ دوم، ترجمه جلال‌الدین رفیع‌فر، تهران: خجسته.

ریونز کرافت، ایان، (۱۳۹۲)، *فلسفه ذهن؛ یک راهنمای مقدماتی*، چاپ دوم، ترجمه حسین شیخ‌رضایی، تهران: صراط.

سرل، جان، (۱۳۹۵)، *ساخت واقعیت اجتماعی*، ترجمه میثم محمد امینی، تهران: فرهنگ نشر نو.

سرل، جان، (۱۳۹۶)، *درآمدی کوتاه به ذهن*، چاپ سوم، ترجمه محمد یوسفی، تهران: نی.

سرل، جان، (۱۳۹۸)، *عقلانیت در کنش*، ترجمه حسن حشمتی، تهران: طرح نو.

کالک، دنیل؛ هیرشن، ویلیام؛ مندیک، پییت، (۱۳۹۶)، *علوم شناختی؛ مقدمه‌ای بر ذهن و مغز*، ترجمه شهره صادقی و الهه کمری، تهران: نویسه پارسی.

کاندا، زیوا (۱۳۸۸)، *شناخت اجتماعی؛ چگونه خود و دیگران را درک کنیم؟*، چاپ چهارم، ترجمه حسین کاویانی، تهران: مهرکاویان.

کین، مارک جی، (۱۳۹۶)، *فلسفه علم شناختی*، ترجمه مصطفی تقوی، تهران: ترجمان علوم انسانی.

مسلمین، کیت، (۱۳۹۱)، *درآمدی به فلسفه ذهن*، چاپ دوم، ترجمه مهدی ذاکری، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

لیتل، دانیل، (۱۳۸۱) *تبیین در علوم اجتماعی؛ درآمدی به فلسفه علم/اجتماع*، چاپ دوم، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.

محمدپور، احمد (۱۳۹۰)، *روش در روش؛ درباره ساخت معرفت در علوم انسانی*، تهران: جامعه‌شناسان.

مسلمین، کیت، (۱۳۹۱)، *درآمدی به فلسفه ذهن*، چاپ دوم، ترجمه مهدی ذاکری، تهران: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

نصیری، منصور، (۱۳۹۵)، *تبیین در فلسفه علم*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.

های، کالین (۱۳۹۰)، *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*، چاپ دوم، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.

- Cox, D. B. (2011). Introduction: Ideas and Politics. In D. B. Cox (Ed.), *Ideas and Politics in Social Science Research* (pp. 3-22). New York: Oxford University Press.
- Garfinkle, H. (1967). *Studies in Ethnomethodology*. Los Angeles: University of California .
- Hay, A. G. (2010). Varieties of ideational explanation . In A. G. Hay (Ed.), *The Role of Ideas in Political Analysis; A Portrait of Contemporary Debates* (pp. 13-55). New York: Routledge.
- Hudson, V. M. (2014). *Foreign policy analysis: classic and contemporary theory* (Second edition ed.). Maryland: Rowman & Littlefield.
- Jiménez, E. R. (2017). *Aristotle's Concept of Mind*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Keohane, J. G. (1993). Ideas and Foreign Policy: An Analytical Framework . In J. G. Keohane (Ed.), *Ideas and Foreign Policy; Beliefs, Institutions, and Political Change* (pp. 3-30). London : Cornell University Press.
- Mehta, J. (2011). The Varied Roles of Idea in Politics: From "Whether" to "How". In D. B. Cox (Ed.), *Ideas and Politics in Social Science Research* (pp. 23-46). New York : Oxford University Press.
- Tonder, L. (2010). Ideational analysis, political change and immanent causality. In A. G. Hay (Ed.), *The Role of Ideas in Political Analysis; A Portrait of Contemporary Debates* (pp. 56-77). New York: Routledge.
- Weber, M. (2011). *Methodology of Social Sciences: Max Weber* (revised ed.). (H. A. Shils, Ed., & H. A. Shils, Trans.) New Jersey : Transaction Publishers.
- Winch, P. (1990). *The Idea of a Social Science and its Relation to Philosophy* (Second Edition ed.). London: Routledge.